

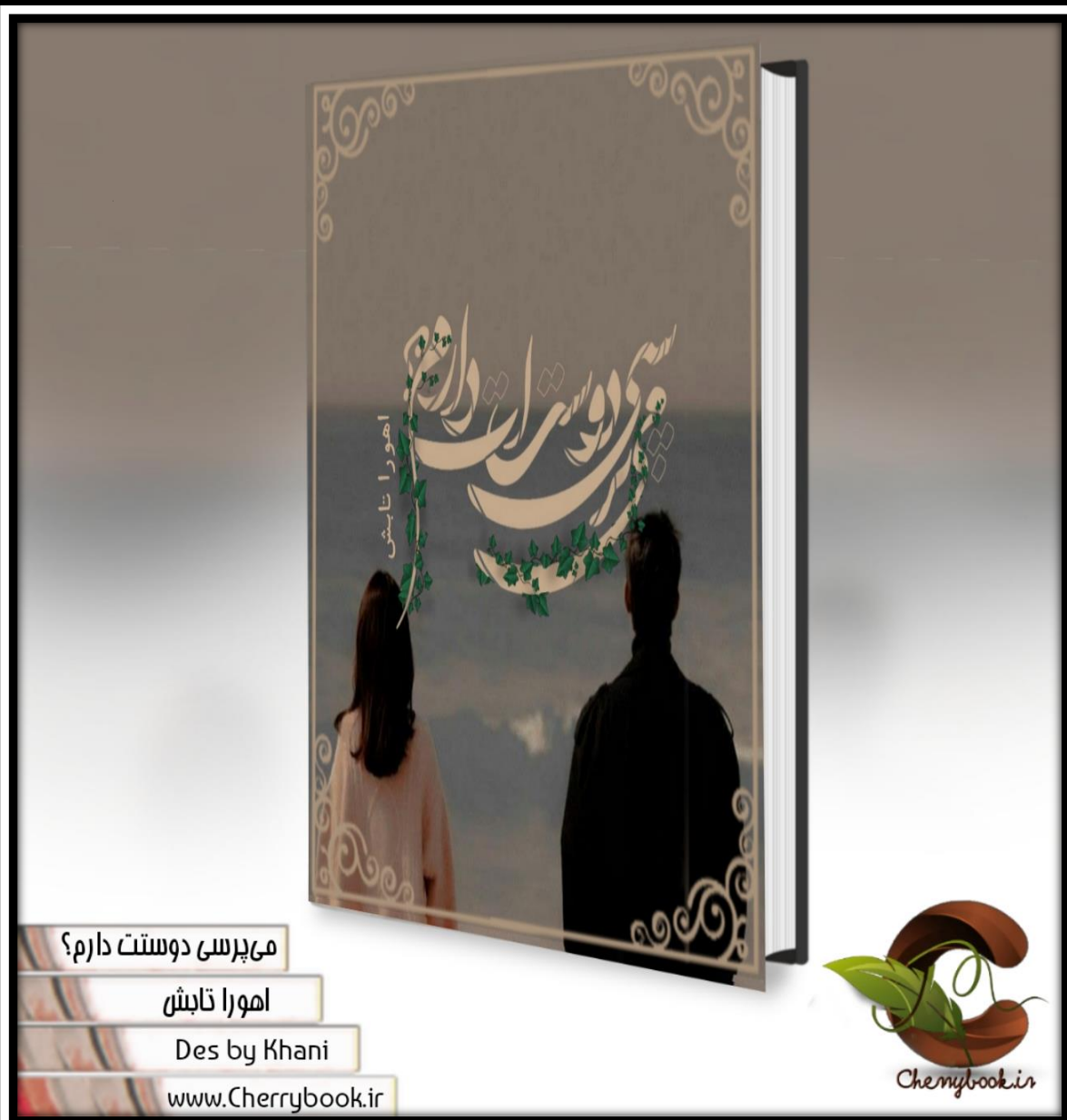
[illegible]

تعداد صفحات: ۱۰

|||||



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مقدمه:

از من می‌پرسی که دوستت دارم؟
نمی‌توانم جوابت را دهم...
نمی‌توانم با هیچ زبانی شرح دهم،
راز دلم با خاموشی من، آشکار است؛
آه سوزانم از سر نهان، خبر می‌دهد.
مگر مرا نمی‌بینی که در آن لحظه‌ای که محو مزگان تو شده‌ام
مانند پرنده‌ای آزاده در هوا پرو بال می‌زنم؟

می‌پرسی دوستت دارم؟

چگونه جواب این سوال را نمی‌دانی درحالی که با چشمان عسلی و گیرایت به من
خیره می‌شوی

روح و جسم من سراسر نشاط و شادمانی می‌شود؟

زمانی که محو مژگان تو شده‌ام چنان کبوتر آزاده‌ای از قفس روح آشفته‌ی من
در حال پرواز به سمت آسمان بی‌کران است.

آیا نمی‌دانی که هنگام خنده‌ات چطور نشاطی جسمم را فرا می‌گیرد؟
چطور نمی‌دانی که سرپای من از عشق وجود تو فریاد می‌زند؟

چطور نمی‌دانی که دوستت دارم یا نه

دل‌بند دیرینه‌ی من...

«آیا خواهم ماند در ستیز،

با چشمه‌ی زمزم؟

از کجا می‌آید اندوه‌ات

ای یارِ بی‌غش؟»

چه بگویم به تو؟ چه جوابی به تو دهم در لحظه‌ای که دست عشق را در

شکاف سینه‌هایت

در گردن و موهایت فرو خواهم برد؟

می‌پرسی دوستت دارم ؟ چه خیالی در سر داری ؟
خیالت را به من بگو
اندوهت از کجا می‌آید ؟ از دل داده‌ای یا ظلمت ؟

وقتی دوستت دارم
اگر شعری باشی در میان ورقه‌هایم ، ورقت خواهم زد.
اگر تابلوی نقاشی باشی بر دیوار اتاق خانه‌ام امانت می‌دهم
با تمام این‌ها
وقتی درونم ریشه کرده‌ای
«وقتی دوستت ندارم
خودم را با شاخه ی انجیر معاوضه خواهم کرد»

تو را همچون بیدی مجنون
که بادهای آوار را به سمت خویش روانه می‌کند
دوست دارم.
تو را گرم و صمیمی مانند آفتاب صبحگاهی که نرمینه‌ی سحر را بر می‌افروزد
دوست دارم...
چگونه تو را سوال می‌شود که می‌پرسی دوستت دارم ؟

تو را به رسم نام عشق
دوست دارم
تو را نظیر خویش دوست دارم
مانند بی کران آبی دریا که جاری بود

می‌پرسی دوستت دارم؟
برایت حتی اگر شده تمامی لغت‌نامه‌های دنیا را زیر و رو می‌کنم تا به تو بگویم
دوستت دارم؛
برایت تمامی واژگان دنیا رو نظم می‌دهم
تا واژه‌ای بیابم که ذوق لطیف من به تو را بیان کند.

چگونه از من انتظاری جواب داری؛ در صورتی که شرح دادنی نیست...
چطور جواب این سوال را نمی‌دانی؟
مرا مانند « گلوله‌ای که در گوشت رفته نمی‌پرسد از کجا آمده، و عذری
نمی‌خواهد.» از خود ناراحت کردی. ...

کافی است این دوست داشتن را به زبان بیاورم،
آن‌گاه می‌بینی که لکنت زبانم چطور برایت عاشقانه‌ترین لهجه‌ی دنیا می‌شود!
و لرزش لب‌های ویران من

چگونه این هستی را به حاشیه می کشاند.

هربار که دوست داشتی نثار تو می کنم
به نبض رویشم چیزی اضافه می شود و
آغوش من دوباره برایت به تأخیر می افتد که در من نمی گنجد!

تو را با صدای بلند
با صدای آهسته دوستت دارم محبوبم
تو را چنان خدایی بر روی زمین می پرستم؛
و تو را با تمام واژگانی که در گوی بغض کرده‌ی من گیر کرده است دوستت دارم

آفتاب بر خانه‌ام می تابد و من
در مرز خواب و بیداری هستم؛ زیر این پلک‌های کابوس‌وار ابرها را برایت در
قاب پنجره می گذارم
مرا ببخش اگر دوستت دارم

تو را در خفا بین سایه و روح، مانند گلی که هرگز شکفته نمی شود
تو را با درخششی که پنهان کردی

با رایحه‌ای لذت‌بخشی که در من روپیدی دوستت دارم

تو را به صد روش دوست دارم؛
به ژرفا و بلندای روحم که تنها تو توان رسیدن به آن را داری.
تو را به نهایت بودنم
به اندازه تمام نیازهای خاموش هر روزم
دوستت دارم.

تو را ناب
مانند مردمانی که به سماع در می‌آیند؛
با شوقی که اندوه نبودنت آن را گم کرده است
و با قدیسین وجودت
دوستت دارم

تو را با نفس‌های از دست رفته‌ام، با اشک‌های تمام زندگی
و حتی نیکوتر از پس مرگم
می‌پرستمت و در این روشنای روز می‌گویمت که دوستت دارم!

و اکنون بر باد رفته‌ام

و از سر تا پای من از عشق تو پر است
دیگر حتی نمی‌دانم زنده‌ام یا نه؟ نفس بر می‌آورم و تنها یک سخن بر لبانم جای
می‌کنم.

دوست خواهمت داشت؛ بازهم می‌پرسی دوستت دارم؟

سخنی نمانده است که به تو نگفته باشم
روزها و شب‌ها تنها می‌گویم دوستت دارم بازهم سخنی داری؟
نه در تاریکی و نه در روشنائی پس بازهم به تو می‌گویم دوستت دارم
با بیانی که نیازموده باشم...

هجده شهریورماه ۱۴۰۳

پایان.



" برای دانلود آثار بیشتر به cherrybook.ir مراجعه کنید "



che.rrybook



Cherrybook.Novel



Cherrynovelbook





Chemylbook.ir